

بهلول و سجده سقف خانه

سفري براي بهلول پيش آمد و او به بصره رفت چون بايد چند روزي را در شهر بصره مي ماند، يك خانه ي قديمي، اتاقي را اجاره كرد.



سفري براي بهلول پيش آمد و او به بصره رفت چون بايد چند روزي را در شهر بصره مي ماند، يك خانه ي قديمي، اتاقي را اجاره كرد.

در آن روزها، هواي بصره طوفاني بود و بادهاي تندي مي وزيد.
بهلول، شب را به اتاق رفت تا استراحت كند، اما باد زوزه مي كشيد و شلاق بر در و ديوار اتاق مي كوبيد.
بهلول چشم بر هم گذاشت و سعي كرد تا به خواب برود.
بهلول از جاي برخاست و در و پنجره اتاق را بازرسى كرد و ديد كه آنها محكم هستند و صدائي از آنها بلند نمي شود.
بهلول به گوشه ي اتاق رفت و همان طور كه سر پا ايستاده بود، گوشه‌هايش را تيز كرد. بعد از لحظه اي کوتاه فهميد كه صداي (جرق، جرق) از تيره‌هاي چوبي سقف شنیده مي شود!
 پيش خودش گفت وقتي تيره‌هاي چوبي سقف به صدا درآيد، حادثه اي وحشتناك در انتظار است.
 بهلول بلافاصله به سراغ صاحبخانه رفت.
 صاحبخانه با قيافه اي اخم آلود و عصباني در مقابل **بهلول** ظاهر شد و پرسيد: چه خبر است.
بهلول به اتاق خودش اشاره كرد و گفت: تيره‌هاي سقف اتاق من صداي ناهنجاري دارد.
 صاحبخانه فانوس را به زمين گذاشت بعد از **بهلول** پرسيد:
 متوجه نمي شوم كه مقصود تو چيست؟ گفتي كه چه مي شود؟
بهلول بار ديگر وحشت خود را از صداهائي كه مي شنيد اعلام كرد و گفت: مي ترسم كه سرانجام تيره‌هاي سقف شكسته شود و بر سرم ريزد.
 صاحبخانه كه از ماجرا خبر داشت و مي خواست با **بهلول** شوخي بكد.
 گفت: حضرت آقا! شما نبايد از شنيدن اين صدا وحشت كنيد زيرا كه آدم با ايمان و خداپرستي هستيد.
بهلول با خونسردي فراواني كه هميشه از خودش نشان مي داد گفت: آقاي عزيز! ايمان و خداپرستي چه ربطي به پوسيدگي سقف اتاق دارد؟
 صاحبخانه كه پيش خودش فكر مي كرد **بهلول** آدم ساده اي است و مي تواند او را گول بزند، گفت: جناب شيخ! همه ي موجودات مشغول گفتن ذكر خدا هستند. تيره‌هاي چوبي اتاق شما نيز مشغول ذكر گفتن هستند و اين صدائي كه مي شنويد همان صداي ذكر آنها است!
بهلول تبسمي كرد و گفت: شما درست مي گوييد، اما چون ذكر خداوند سرانجام به سجده آنها مي رسد، من مي ترسم كه اين تيره‌ها به سجده بيفتند. پس بهتر است كه زودتر فكري براي من بكنيد.
 صاحبخانه وقتي اين پاسخ را شنيد، دانست كه **بهلول** مرد هوشياري است و نمي تواند او را گول بزند، پس تصميم گرفت تا اتاق **بهلول** را عوض كند و اتاق مناسب تري در اختيار او بگذارد.